منوچهر جمالی

سیزده بدر ، روزِ تیر، روزهُدهُد و بنفشه
تیر ، که همان « هُدهُد » است
پیامبرِ سیمرغ (یا خرّم= یا بلقیس) میباشد

تیر، همان «هِرمِس» یونانی و« بودای» هنداست که فرزند ماه، یا خرّم یا سیمرغست

آواز صفیر تو شنیدیم و فریضه است   این هدهد جان را گره از پای گشودن(مولوی)

سیزده ، روزیست که این همانی با خدای « تیر » دارد . این خدا ، که برادر « **باد** » است ، در داستان آفرینش ایران ، با باد باهم ، پیکر یابی ، یا تصویر « **افشاندن و پخش شدن هستیِ خدا یا سیمرغ ، در جهان هستند** » . تیر و باد ، در واقع دو بال باز « فروردین »، یا سیمرغ گسترده پرند . « بال » نه تنها با « باد» کار دارد ، بلکه « تجسم همان باد» ، و خود همان واژه « باد » است . با **باد= بال** است که میپرند . هم « تمّوج جامه یا قبا،که همان کب باشد ، و هم تموج یك بند و نوار » نیز تجسّم ، باد است . به همین علت ، میتراس ، قبای مواج دارد ، و شاهان ساسانی به گیسوانشان ، بندهای مواج میزدند ، و صوفیها ، **خرقه ازرق** (خَورگاه + ازرگ) میپوشبدند ، و **ازرق= ازرگ**، نام همین خدا که تیر باشد ، بوده است . فروردین و تیر و باد باهم ، سه تای یکتا بودند . ما باید با تصاویری که ایرانیان در آن « اندیشیده اند » ، آشنا بشویم، تا بدانیم که معانی این تصاویر چیست . این تصاویر ، حامله به معانی و اندیشه های ژرف بوده اند . و معانی که ما به این تصاویر میدهیم ، مارا از آن باز میدارند که در یابیم که آنها ، چه معانی از آن تصاویر داشته اند . تیر و باد و فروردین را نمیتوان به سه مفهوم متداول میان ما کاست . نه اصطلاح « باد » ، آن بادیست که ما میگوئیم ، نه اصطلاح « تیر » ، آن مفهومیست که ما از تیر داریم ، نه اصطلاح فروردین یا سیمرغ ، آن مفهومیست که که ما از این واژه ها میفهمیم . دراین بررسی ، بسراغ همان « تیر » میرویم ، تا اندکی با این خدا آشنا شویم . **چرا روز سیزده ، اینقدر نحس و شوم شده است؟ چون تیر، پیك رهبر سیمرغ در جستجوی حقیقت بود** . و این تصویر ، بکلی متضاد با مفهوم پیامبری، در ادیان نوری بوده است . موبدان زرتشتی نیز نمیتوانستند ، این خدا را ،که میان ایرانیان فوق العاده محبوب بود، طرد وحذف کنند. زرتشت میگفت که « **من جوینده اشه هستم** » . او جوهر و شیره اشیاء و تجربیات رامیجُست . ولی موبدان ، حرف او را در دهان خود زرتشت ، برگردانیدند ، و گفتند که زرتشت میگوید که « من ، آموزگار اشه هستم ». هرچند به خیال خود ، مقام زرتشت را بالا بردند، ولی این تحریف را در واقع ، به اندیشه « افزایش قدرت خود » کردند ، و تیشه به ریشه فرهنگ ایران زدند، که بر شالوده « جستن و آزمودن » بنا شده بود . این مقام « آموزگار حقیقت یا اشه بودن » بلافاصله به خودشان انتقال می یافت. با مفهوم « جوینده حقیقت بودن » ، زرتشت ، نمونه اعلای جستجوی حقیقت میشد ، و این مفهوم ، ایجاد هیچ جایگاه قدرتی در دین و سیاست و اجتماع نمیکرد . این بود که این تحریف معنا در دهان زرتشت ، به تناقض با تصویر « تیر » در فرهنگ ایران کشیده میشد .**مردم ارمنستان که همفرهنگ ایرانند ، پای بند این خدا بودند** .

شیوهِ کارِ موبدان برای تحریف ، این بود که ، خدایان پیشین را نگاه میداشتند ، فقط خویشکاریهای آنهارا تنگتر میکردند، و آن بخش از کارهایش را باقی میگذاشتند که با اندیشه خودشان سازگار بود . در فرهنگ ایران ، خدا ،خود را در تصویری از سیمرغ درمیان دریا ، فراز درخت بسیار تخمه مینمود . خدا را با تخمه های این درخت این همانی میدادند . خدا یا سیمرغ ، **تخمه های همه زندگان** بر درخت زندگی بود. به عبارت دیگر، سیمرغ، خود را در دریا میافشاند ، و تیر و باد که دو برآیند هستی خودش هستند، این تخمه ها ی زندگی را با چکه آبی از دریا میستاندند و به فراز میبردند ، و درسراسر گیتی به شکل باران ، میافشاندند (تیر باران) .
خدا ، تخمه های زندگی بود که بوسیله تیر و باد ، در جهان افشانده میشد ، و جهان جان به وجود میآمد . **خدا ، جهان میشد** .این اندیشه را شیخ عطار، در چهارچوبه دین اسلام که الله، نا آمیختنی با انسان و گیتیست ، نمیتوانست، آشکارا بیان کند . الله ، اهل گفتگو و همپرسی نیست ، بلکه اهل شمشیر است، و الله ، همه ادیان را با آوردن اسلام، نسخ کرده است، و با شمشیر است که آنچه منسوخ شده است باید برانداخت . با ادیانی که الله ، بنا به حکمتش نسخ کرده است ، دیگر با آنها ، جای بحث و بررسی و دیالوگ نیست . تنها راهی که برای ایرانیان باقی ماند این بود که بقول مولوی در « **ستر ذکرالله** » ، فرهنگ ایران را بشکوفانند . بدینسان، در عرفان ، نخستین بار،اسلامهای راستین، یا فرهنگ ایران در پوشش مقولات و اصطلاحات اسلامی، به وجود آمدند .
گنجانیدن فرهنگ ایران در مقولات اسلامی ،که باهم متضاد بودند ، تنشها و کشمکشهای فوق العاده جانگداز در روان عطار و مولوی و شمس و ... ایجاد کرده است،که ما امروزه آنرا در رگ و پی امان احساس نمیکنیم . اینست که هدهد که همین تیر است، در پاسخ به مرغان ، **سایه افکندن سیمرغ را درجهان**، جانشین « تیر انداختنِ همای کمانی یا آرش کمانگیر » میکند ، که هردو همین سیمرغ بودند . البته سایه هم که به معنای « جن » است ، نام خودش بوده است.* سایه هم آنطور که ما میانگاریم ، فهمیده نمیشده است . در کردی به سایه ، نیسی میگویند که نام سیمرغ بوده است(نیسی= سه نی =سئنا) . یا نام دیگر « سایه » در کردی« سیبه ر » است که « سه + ورَ » باشد که به معنای « سه زهدان » است ، و نام همین تیر ، در یونانی « هرمس ترس میتوگوس » بوده است که نماد همین سه تا یکتائی است (فروردین + تیر + باد) . در زمان چیرگی موبدان زرتشتی در زمان ساسانیان نیز ، کسی حق نداشت دم از پخش شدن خدا در انسانها بزند . از اینرو داستان آرش کمانگیر به وجود آمد ، که با انداختن تیر، برای تعیین مرز ایران، **خودش« از هم میپاشد»** . **آرش، خودش در ایران،پخش میشود .ایران،چیزی جز سیمرغ یاخدا نیست که پاره پاره شده واز این پاره ها که نماد عشقتند، ایران و فرهنگ ایران، به وجود آمده است** .چگونه بر ایرانی که پیکر خداست ، میشود چیره شد و آنرا فتح کرد،و فرهنگ او را نابودساخت،و آنرا « نسخ»کرد. **آیا هیچ خردمندی میتواند،خدائی راکه تبدیل به جامعه وفرهنگ ودین وهنر ایران شده است،نسخ کند ؟** چنین خدائی، خودش ، نسك= نسخ است. نسك ، عدس است ،که نماد رستاخیزنده همیشگی و عشق در فرهنگ ایرانست.آرش کمانگیر، همان همای خمانی است که خودش را به شکل « افکندن تیر = باران » در جهان فرو می بارد . عطارگوید:

تو بدان آنگه که سیمرغ از نقاب **آشکارا کرد رخ ، چون آفتاب**
صد هزاران **سایه برخاك اوفكند** پس نظر بر سایه پاك او فكند
سایه خود کرد بر عالم نثار گشت چندین مرغ ، هردم آشکار
صورت مرغان عالم سر بسر سایه سیمرغ دان ای بیخبر
چون بدانستی که ظلّ کیستی فارغی ، گر مُردی و گر زیستی

گر نگشتی هیچ سیمرغ آشکار نیستی سیمرغ ، هر گز سایه دار

پس از این عبارات ، عطار داستان اسکندر را میآورد که خودش ، رسول و پیك و پیامبر خودش نزد دارا میشود . این همان داستان تیر = هدهد است که خدا ، خودش رسول و پیامبر خودش هست . در واقع خدا ، از هستی خودش « بدر میرود » . خدا، در رفتن بیرون از خودش ، درگیتی و جهان و انسان شدن ، خدا میشود . این اندیشه در بندهشن میآید، و هگل، فیلسوف آلمانی از آن در فلسفه اش بهره برده ، ولی موبدان زرتشتی با آن دردسر فراوان داشتند. از یکسو آنرا در اندیشه آفرینش جهان از اهورامزدا بکار میبرند . بدینسان که میگفتند که اهورامزدا جهان را از وجود خودش میآفریند (اساطیر ، عفیفی ، مقاله نخستین) ، ولی از سوئی دیگر نمیتوانستند آنرا با اندیشه برگزیدگی زرتشت به پیامبری ، و فلسفه حکومتشان ، سازگار سازند ، چون گسترش این اندیشه ، برضد مفهوم حکومتی، جدا از ملت و فراسوی ملت بود . در بندهشن بخش نخست ، پاره ۸ میآید که « هرمزد ، پیش از آفرینش ، خدای نبود ، **پس از آفرینش ، خدای .... شد** » . خدا ، پس از آفرینش گیتی و گسترش یافتن در گیتی،خدا میشود. **این معنی در واژه « سیزده بدر » مانده است که تیر،نماد « برون رفتن خدا از هستی خودش، و نثار هستی خودش هست » که نماد عشق است** . جهان و انسان ، از نثار وجود خدا ، از بیرون رفتن خدا از خودش » به وجود میآید . این اندیشه،اصلا معنای واژه « خدا یا بغ » است . به همین علت ، نمیتوان **الله** را با واژه « خدا » ترجمه کرد . الله و خدا ، دو مفهوم کاملا متناقضند . درتیرافکندن همای خمانی یا آرش کمانگیر ، تیر، پیكِ عشق خداست . خدا در هرکجائی و در هر انسانی ، پیك و پیامبر و راهنمای به خودش هست ، چون بخشی از خودش در آن هست . باد و تیر و فروردین ، بُن هستی انسان هستند . تخم خدادر درون انسانها ، در تن انسانها که آرمیتی ، میباشد،کاشته شده است. پس در هرانسانی ، هدهدی هست .سیمرغ (فروردین= ارتا فرورد) خودش،در هرکسی، پیامبر خودش بود . خودش ، پیك و پیام خودش بود. خودش ، خودش را هدیه میداد. خودش را در پیامش می برد . پیام دادن ، خود را نثار کردن بود . خدا ، در بخشیدن باران، خودش را می بخشید و خودش در پیامش بود . خدا ، تخمش را درجهان میافشاند . در تخمش ، پیام او بود . او پیامبر خودش در هستی انسان بود . اینست که مفهوم « **تیر = تیغرا** = که سپس به شکل **طغرا** » درآمد »، دربرگیرنده معنای « رسالت و پیامبری » بود . این مفهوم تیر ، در تیریشت و تیر نیایش ، از موبدان حذف شده است ، ولی برسر زبان مردم مانده است . چنانکه در داستان ویس و رامین ، رامین به « **دژ اشکفت** » که ویس در آنجا زندانی شده است ، تیری میاندازد :

نبود اندر جهان ، چون او کمان ور — نه نیز از جنگیان ، چون او دلاور
خدنگ چهارپر ، برزه بپیوست — چو برق تیز ، بگشاد ش از ودست
بدو گفت ای « **خجسته مرغ** » بیجان — **رسول من توی نزدیك جانان**
تو هرجائی بری ، پیغام فرقت — ببر اکنون زمن پیغام وصلت
چنان کاو خواست ، تیرش همچنان شد — به بام آفتاب نیکوان شد
فرود آمد ، زبام اندر سرایش — نشست اندر سریر شیرپایش
سبك دایه برفت و تیر بر داشت — زشادی تیره شب را ، روز پنداشت
ببرد آن تیر ، پیش ویس دلبر — بدو گفت این **همایون تیر** بنگر
رسول است این زرامین خجسته — از آن رویین کمان او بجسته
کجا « **فرّخ** » نشان « **رام**» دارد — همین فرخندگی زین نام دارد